

کهن‌الگوی خدای شهیدشونده؛ تحلیل موردی تصویر اسطوره‌ای قیام میرزای جنگلی در شعر شاعران گیلانی

نگین بی‌نظیر*
دانشگاه گیلان

چکیده

سرریز شدن بن‌مایه‌ها (Motiv) و بینش اساطیری، چه در قالب بازتولید و بازآفرینی اسطوره‌های کهن و چه در خلق اسطوره‌های مدرن، نشانگر ریشه‌داری اساطیر در ذهن و زبان و جان و جهان بشر و گریزناپذیری او از این حلقه‌ی ارتباطی است. جستار حاضر با تکیه بر اسطوره‌ی باروری و کهن‌الگوی خدای شهیدشونده - که یکی از موتیوهای بنیادین جهان اساطیر است -، تصویر قیام و شخصیت میرزا را در شعر شاعران گیلان تحلیل می‌نماید و نشان می‌دهد که چگونه قیام زمانمند و تاریخی میرزا در جهان شعر، در اسطوره‌ی باروری و در تبدیل میرزا به قهرمان - ایزد، از حصار زمان گذشته و مانا شده است. میرزا، ایزدی نباتی است که برضد استبداد و خفقان دوران عصیان می‌کند. قتل/ مرگ او انتخابی آگاهانه است برای بیداری جامعه؛ او در پیکره‌ی گیاه/ درخت هر سال متولد می‌شود و با خونش، جنگل‌های گیلان را سیراب می‌کند (باروری و باززایی).

واژه‌های کلیدی: اسطوره‌ی باروری، خدای شهیدشونده، شعر معاصر، قیام میرزا کوچک.

۱. مقدمه

رابطه‌ی انسان با جهان پیرامونش، از طریق واسطه‌هایی چون اسطوره‌ها و استعاره‌ها محقق می‌شود. نیاز بشر به ارتباط با زمان بی‌کران و مقدس، نقش رسانگی اسطوره در اتصال انسان به‌غایتی که ریکور (Ricoeur) آن را تمامیت کیهان‌شناختی می‌داند و همچنین نهفتگی و تداوم بینش اسطوره‌ای در دل وقایع و امور، باعث بازتولید و بازآفرینی اسطوره‌های کهن و خلق اسطوره‌های مدرن می‌شود. (رک. بیرلین، ۱۳۸۹: ۳۴۶؛ الیاده، ۱۳۷۵: ۲۴ و جهانگل، ۱۳۹۰: ۴۳) هرچند اسطوره‌های جهان مدرن به قوت، مانایی و

* استادیار زبان و ادبیات فارسی neginbinazir@yahoo.com

تأثیرگذاری اسطوره‌های پیشامدرن نیستند؛ اما نشانگر ریشه‌داری اسطوره‌ها در جان و جهان بشر و گریزناپذیری بشر از این حلقه‌ی ارتباطی هستند. جهان و زمان اساطیری، بشر را از زمان فانی دور می‌کند و به شکلی جادویی، به زمان بزرگ و مقدس اتصال می‌دهد. یکی از اسطوره‌های بنیادین بشر، اسطوره‌ی باروری (fertility myth) است که شاخه‌ای از اسطوره‌های آیینی و به تعبیر فریزر (Frazer) کلید تمام نظام‌های اسطوره‌ای است. اسطوره‌ی باروری و اسطوره‌ی رهایی یا نجات (deliverance myth)، از مهم‌ترین الگوهای هستند که بیشتر ادبیات متعهد و آرمان‌گرا برای زنده نگه داشتن امید و توان مبارزه، در جوامع سرکوب شده از آنها استفاده می‌کنند. (رک. کوپ، ۱۳۸۴: ۵۱ و ۶۹-۹۲ و الیاده، ۱۳۷۵: ۲۴)

بن‌مایه و زیرساخت اسطوره‌ی باروری، مبتنی بر چرخه‌ی طبیعی و ادواری حیات نباتی، از خشکی و سترونی به سرسبزی و رویش، در الگوی ایزد نباتی / خدای شهید شونده تداوم می‌یابد. قهرمان در آیین باروری، خدایی است که در سرما و سیاهی زمستان می‌میرد و در بهار همچون نبات / گیاه تولد دوباره می‌یابد (چرخه‌ی بارآوری و بازایی). رابطه‌ی انسان- گیاه و انسان- حیوان در قالب و چارچوب بنیادین انسان- طبیعت قرار می‌گیرد و کهن‌الگوی انسان- گیاه، گیاه‌تباری، گیاه‌پنداری، گیاه‌نسبی، احساس گیاهی و رجوع به عوالم نباتی، ریشه‌های اسطوره‌ای، عرفانی، فلسفی و زمینه‌های معیشتی دارد. (رک. فاضلی و دیگران، ۱۳۹۲: ۲۰) در کهن‌الگوی ایزدان نباتی و در اندیشه‌ی گیاه‌تباری انسان، بنیادی‌ترین زیرساخت، تولد و زایش انسان از گیاه و رویش و رستن گیاه از انسان است. ایزدان نباتی چون آدونیس (Adonis)، ازیریس (Osiris) سیاوش و دموزی (Dummuzi) که نمونه‌ی نخستین تمام خدایان گیاهی هستند، در خزان می‌میرند و با رویش دوباره‌ی رستنی‌ها و گیاهان، زایش و تولد (در بهار) می‌یابند.

جستار حضار از منظر اسطوره‌شناختی، به تبیین و تحلیل یکی از الگوها و موتیوهای جهان اساطیر- کهن‌الگوی خدای شهیدشونده- می‌پردازد. این پژوهش با توجه به رابطه و پیوند انسان و گیاه و با تکیه بر کهن‌الگوی ایزد نباتی و چگونگی بازآفرینی و سریان این بینش اساطیری در ادبیات امروز و با تکیه بر الگوی قهرمانان سیاسی و اجتماعی (قهرمان- ایزد)، به تحلیل تصویر قیام و شخصیت میرزا کوچک جنگلی در شعر شاعران گیلانی (هوشنگ ابتهاج، شیون فومنی، بهمن صالحی، غلامرضا رحمدل و غلامرضا مرادی) می‌پردازد و نشان می‌دهد که در بازآفرینی الگوی باروری، میرزا همان ایزد نباتی است که

در نقش قهرمان- ایزد، برضد فشارها و بیدادهای روزگارش، عصیان و اعتراض می‌کند؛ می‌میرد، اما در اندیشه‌ی گیاه‌تباری شاعر، حتی پس از مرگ (تکه‌تکه شدن/ جداشدن سر از بدن)، در کالبد دیگری باز می‌گردد و تداوم می‌یابد (در حیات ادواری درخت). به عبارتی میرزا هم ایزدی نباتی است که از خونش گیاه می‌روید؛ رویشی سبز از بستری سرخ؛ و هم در پیکره‌ی درخت/جنگل، استحاله می‌شود و هر سال تولد و زایش می‌یابد و دغدغه‌ها و پیام قیامش در هر بهار استمرار می‌یابد.

در پیوند با سرریز شدن بینش اساطیری در جهان هنری انسان معاصر و چرایی و چگونگی آن، باید به مقاله‌ی «دلایل گرایش رمان‌نویسان پسامدرنیته به احیای اساطیر» از قاسم‌آبادی و قبادی و «بررسی تحلیلی- تطبیقی سیاوش، ازیریس و آتیس» از محمود رضایی دشت‌ارژنه و پروین گلی‌زاده اشاره کرد. همچنین پژوهش‌های بسیاری با جهت‌گیری مبانی آیینی اسطوره‌ای و به‌ویژه کهن‌الگوی ایزد نباتی، در متون گذشته و متون معاصر (شعر و داستان) صورت گرفته است. از پژوهش‌های مرتبط در حوزه‌ی شعر می‌توان مقاله‌ی «نمادپردازی نباتی از منظر نقد اسطوره‌ای در شعر فارسی» از مهدی خادمی کولایی و «اسطوره‌ی سیاوش در شعر معاصر فارسی» از رضا اشرف‌زاده و حمیدرضا نویدی مهر را نام برد. اما در پیوند با میدان پژوهش جستار حاضر؛ یعنی بازخوانی شعر شاعران گیلان و چگونگی تبدیل یک قهرمان سیاسی- اجتماعی به قهرمان- ایزد و سازوکارهای تبدیل این شخصیت و قیام، در اسطوره‌ی باروری و کهن‌الگوی ایزد نباتی، پژوهشی صورت نگرفته است.

۲. مبانی نظری پژوهش

۲.۱. سریان بینش اسطوره‌ای

درهم‌تنیدگی جان و جهان بشر با اسطوره و نیاز پایدار او به این بعد روحی- روان‌شناختی، سبب تداوم و سریان الگوها، موتیوها و بینش‌های اساطیری در بافت، حوزه و ابعاد مختلف زندگی بشر شده است. بازتولید، بازسازی، بازآفرینی، خلق و آفرینش در جهان اسطوره‌ای، چه در قالب شخصیت‌های اساطیری، چه در موتیوها و بن‌مایه‌ها (بینش و تفکر) و چه در آفرینش و خلق اساطیر جدید (دنیای مدرن)، بیانگر نیاز همیشگی و غیر قابل انکار بشر به جهانی است که او را از زمان فانی، گذرا و ملال‌انگیز دور می‌کند و به بافت و زمانی مقدس و جاودانه و متعالی پیوند می‌دهد.

ادبیات، محمل و بستر مناسبی برای تداوم و سریان جهان اساطیری است، «نظام اسطوره‌ای، یعنی حجم اساطیر موروثی هر فرهنگی، جزئی مهم از ادبیات است و ادبیات خود ابزاری است که اسطوره‌ها را تداوم می‌بخشد؛ به این اعتبار، آثار ادبی را می‌توان اسطوره‌سرایی دانست، زیرا غالباً روایت‌هایی را می‌آفرینند یا بازآفرینی می‌کنند که بشر آنها را برای فهم دنیای خود مهم می‌شمرد.» (کوپ، ۱۳۸۴: ۴) یکی از اسطوره‌های بنیادین بشر، اسطوره‌ی باروری است که تجسمی آیینی از چرخه‌ی حیات نباتی است (حیات ادواری)؛ الگوی بزرگ خشکی و سرسبزی، مرگ و تولد / رستن و پژمردن گیاه / نبات که هر سال تکرار می‌شود، در ایزد نباتی / خدای شهید شونده ادامه می‌یابد.

اسطوره‌ی ایزد نباتی در جهان و اندیشه‌ی مدرن - در بستر اسطوره‌زدایی‌ها و اسطوره‌شکنی‌ها - در قهرمان‌های سیاسی - اجتماعی استمرار یافته است. قهرمان سیاسی - اجتماعی میرا و فانی در اتصال به آیین باروری و تبدیل به ایزد نباتی، قهرمان - ایزدی است که در پیکر و کالبدی دیگر تولد می‌یابد و از حصار زمان کرانمند رها می‌شود و در چرخه‌ی حیات نباتی، در تبدیل و استحاله در پیکر درخت، هر بهار زایش می‌یابد و تا ابد مانا می‌شود. «بازگشت به اسطوره‌ها را در دوران مدرن و پسامدرن می‌توان نوعی بازخوانی تلاش الیاده برای رهایی انسان معاصر از بند زمان دانست؛ عنصری که مانع پرواز و رهایی اندیشه‌ی انسان معاصر دانسته شده است. یکی از دغدغه‌های الیاده در بازاندیشی اساطیر، همواره تلاش در براندازی زمان بود؛ زیرا معتقد بود این امر در اسطوره حداقل به حالت تعلیق درمی‌آید.» (قاسم‌زاده و قبادی، ۱۳۹۱: ۴۹)

۲.۲. سپندینگی و خویشکاری گیاه در اندیشه‌ی اساطیری بشر

جهان پیرامون بشر، نیازها، دغدغه‌ها و تجربه‌هایش در استعاره‌ها، اسطوره‌ها، نمادها و نشانه‌ها، صورت‌بندی و مقوله‌بندی می‌شود. این صورت‌بندی / مفهوم‌پردازی، ارتباط معناداری با نوع معیشت، الگوی اقتصادی و... دارد. تغییر ساختار معیشتی انسان از گردآوری دانه و میوه و شکارگری، به الگوی کشاورزی؛ مفاهیم، نمادها، اسطوره‌ها و استعاره‌های معنایی - مفهومی متناسب با بافت و استلزامات کشاورزی را در صورت‌بندی‌های ذهنی و زبانی بشر نهادینه کرده است. «پرورش گیاهان، موجب پدید آمدن موقعیتی در هستی شد که قبلاً دست نیافتنی بود؛ این کشف به آفرینش ارزش‌ها و تغییر آنها الهام بخشید که اساساً جهان روحانی انسان ماقبل نوسنگی را دگرگون کرد.»

(الیاده، ۱۳۷۶: ۶۷) تکیه و تمرکز بر الگوی کشاورزی، توجه به زمان، محاسبه‌ی آن، سنجش شرایط اقلیمی و نوع دانه‌های زیست‌بوم، تعیین تاریخ دقیق برای کاشت (گاه‌شماری)، طراحی و برنامه‌ریزی بلندمدت، رشته‌ای از اعمال و فعالیت‌های پیچیده را می‌طلبد. «نخستین و شاید مهم‌ترین پیامد کشف کشاورزی و وقوع بحران در ارزش‌های شکارچیان، این مهم بود که پیوندهای دینی با جهان حیوانات، جای خود را به پیوند انسان-درخت داد که می‌توان آن را همبستگی مرموز بین انسان و گیاهان نامید.» (لاهیجی و کار، ۱۳۸۳: ۶۹؛ رک. همان: ۴۹ و الیاده، ۱۳۷۶: ۶۶-۶۷) این دگرگونی در ساختار معیشتی انسان، مفاهیمی چون باروری، زایش، رستن، خشکی و سرسبزی (تولد و مرگ) را در پیوند با گیاه/نبات صورت‌بندی کرد، این مفاهیم در لایه‌ی دیگر در بینش اساطیری بشر در آیین‌های باروری و کهن‌الگوهایی چون ایزد نباتی/خدای شهید شونده، موتیو مادر-زمین و... ریشه دوانید و تداوم یافت.

انسان، قبل از اینکه موجودی اجتماعی باشد، جزئی/پاره‌ای از طبیعت است (الگوی بزرگ انسان-طبیعت) و این نزدیکی و هماهنگی در دو شاخه و دو الگوی انسان-حیوان و انسان-گیاه، به نسبت شرایط، زیست‌بوم، نوع معیشت و... دگرگون شده است. «حیات و قوام آدمی در هر زمان و مکان و در هر ساحتی از امکان‌های وجودی خود، بازسته‌ی حیات و حضور نباتات است. نمادها و نشانه‌های این مدعا را می‌توان در قدیم‌ترین روایات اسطوره‌ای و انواع مناسک جادویی، شعائر دینی، جشن‌های دینی و در حوزه‌های مختلف عینی تمدن‌ها (بناها، هنرهای تجسمی، اشیاء تزئینی و وسایل زندگی روزمره) در شکل‌های سنتی و پست‌مدرن آن مشاهده کرد.» (فاضلی و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۵ و رک. زمردی، ۱۳۸۷: ۱۶، ۶۹، ۱۰۹ و ۱۲۱-۱۴۶) گیاه تباری، گیاه‌پنداری، گیاه‌نسبی، احساس گیاهی و بازگشت به عوالم نباتی، پیوند تنگاتنگی با یکی از بنیادی‌ترین دغدغه‌های بشر دارد. مرگ همیشه چالش‌برانگیزترین مسأله‌ی بشر بوده و هست؛ این دغدغه‌ی دیرپا در پیوند با حیات ادواری گیاه، صورت و نمودی متفاوت یافته است. تداوم چرخه‌ی خشک شدن و مرگ گیاهان در زمستان و رستن و حیات دوباره در بهار، برای انسان گریزگاه و مفری شد تا در پیوند و این‌همانی خود با گیاه/درخت و اتصال به چرخه‌ی حیات ادواری، از حصار زمان کرانمند و فانی بگریزد؛ زیرا به عقیده‌ی کمبل (Campbell) درخت در نگاه بشر، بخش نیرومندی از مجموعه نمادهای نامیرا به شمار می‌رود. (نک. بیرلین، ۱۳۸۹: ۱۲۰) به تعبیر اریک فروم (Erich Fromm) «نیاز ریشه‌داشتگی انسان» (رک.

زمردی، ۱۳۸۷: ۱۶) و خویشکاری اسطوره‌شناختی درخت را می‌توان در مراتب وجودی گیاه‌تباری انسان، تناسخ در قالب و پیکره‌ی درخت، رستاخیز آیینی گیاهان، اسطوره‌ی درخت کیهانی، درخت زندگی، درختان آیینی، درختان دینی و بهشتی، گیاهان مبارک مقدس (گندم، خرما، زیتون، انجیر، سیب و...)، شجره‌ی ممنوعه، درخت موسی، نخل مریم و رابطه‌ی زمان و درخت، دور مرگ و بی‌مرگی، شجره‌نامه‌ها (انگاره‌ی نسب‌شناسی در پیوند با درخت)، آیین‌های باروری و نباتی، استحاله و زایش چرخه‌ای انسان از گیاه و گیاه از انسان و نامیرایی درخت و... را دید و دنبال نمود. (رک. دوبوکور، ۱۳۷۶: ۸-۱۲؛ بیرلین، ۱۳۸۹: ۱۱۷-۱۲۰؛ شوالیه و گربران، ۱۳۸۸: ۱۸۹ و زمردی، ۱۳۸۷: ۱۲۱-۱۴۶)

یکی از موتیوهای بنیادین در رابطه‌ی انسان و گیاه، رویش گیاه از خون/ پیکر انسان و به وجود آمدن/ تولد انسان از گیاه است که به کرات در اساطیر و مذاهب دیده می‌شود؛ تولد اولین انسان در اساطیر هند از ساقه‌ی نی، تولد بودا و برهما از گل نیلوفر، رستن گیاه ریواس از نطفه‌ی کیومرث و... (رک. بهار، ۱۳۷۶: ۹۰ و ۹۹ و حسن‌زاده، ۱۳۸۱، ج ۱: ۲۵۵) این موتیو در مدار حیاتی بین انسان و نبات، به ویژه در زندگی قهرمانان اساطیری، مذهبی و سیاسی، نویدبخش استمرار، تدوام و «بازنمود حیات قهرمان و دگردیسی او پس از مرگ» است. (رک. فاضلی و دیگران، ۱۳۹۲: ۲۱) از خون آتیس، بنفشه؛ از خون آدونیس، گل سرخ و شقایق؛ از پیکر ازیریس، گندم و از خون سیاوش، گیاه سیاوشان می‌روید. هنری ماسه (Henri Masse) سبز شدن نارنج سرخ از خون چکیده از دست زنان مصر در مشاهده‌ی یوسف و درخت خون‌چکان چنار قزوین در عاشورا به نشانه‌ی مظلومیت امام حسین و یارانش را در همین الگوی اسطوره‌ای قرار می‌دهد. (رک. حسن‌زاده، ۱۳۸۱: ۲۸۸-۲۸۹ و زمردی، ۱۳۸۷: ۶۹)

۲.۳. آیین باروری و کهن‌الگوی ایزد نباتی

تغییر الگوی زندگی بشر، اندیشه و زبان او را دگرگون کرد. این دگرگونی، بن‌مایه‌ها، استعاره‌ها و اسطوره‌های همبسته‌ی خویش را آفرید؛ بنیادی‌ترین الگوی برخاسته از طبیعت در پیوند با ساختار کشاورزی، توجه به چرخه‌ی ادواری و حلقوی حیات گیاهی بود. این چرخه، مفهوم بنیادین و چالش بزرگ بشر، یعنی مرگ و تولد را به گونه‌ای دیگر برای او بازسازی کرد.

بن‌مایه‌ها و اسطوره‌های آیینی چون آیین باروری، ایزد نباتی و الهه‌ی مادر در پیوند با حیات نباتی، شکافی در زمان و زندگی خطی و فناپذیر بشر ایجاد کرد. «مرگ و رستاخیز سالانه‌ی نباتات، مفهومی است که قبلاً در هر مرحله‌ای از بربریت و تمدن برای آدمی شناخته شده بود و وسعت و گستردگی عظیم وقوع این زوال و نوزایی مکرر، همراه با وابستگی نزدیک معیشت آدمی به آن، آن را به صورت مهم‌ترین و موثرترین حادثه‌ی سالانه‌ی طبیعت-لااقل در مناطق معتدل- در می‌آورد. جای شگفتی نیست که پدیده‌ای چنین مهم، چنین شگرف و چنین جهانی، با پدید آمدن ایده‌های مشابه در سرزمین‌های زیادی، آیین‌های مشابهی پدیدآورده باشد.» (فریزر، ۱۳۹۲: ۳۸۷)

بنیادی‌ترین و مهم‌ترین الگوی اسطوره‌ی باروری را می‌توان در روایت مرگ ایزد نباتی جست؛ روایتی که در آن ایزدی نرینه که مظهر زندگی گیاهی و عامل برکت‌دهی و باروری است، به دست الهه‌ای/ ایزد مادینه کشته می‌شود. ایزد نرینه در قالب مرگ یا سفر به جهان زیرین، جهان مردگان، به تاریکی و سرما (دوزخ) فرستاده می‌شود. بازگشت یا بازگرداندن او با کمک الهه یا با گریه‌های الهه که تمثیلی از باران است، محقق می‌شود و یا خود الهه برای بازگرداندن او به جهان مردگان می‌رود. بازگشت ایزد نرینه، یعنی شروع باروری و حیات طبیعت و برگشت زایایی زمین؛ چون با مرگ و رفتن او به جهان زیرین، خشکی و سترونی، نباتات و طبیعت را در برگرفته بود. روایت‌های مختلفی از اسطوره‌ی خدای مقتول را در اساطیر ملل مختلف، در روایت‌های آدونیس، ازیرس و ایزیس (Isis)، آتیس و سی‌بل (Cybele) دموزی و اینانا (Inanna) تموز و ایشتر، رامایانا و سیتا، سیاوش و... می‌توان دید. (رک. کوپ، ۱۳۸۴: ۲۳؛ سیگال، ۱۳۹۰: ۱۷؛ بیرلین، ۱۳۹۲، ۲۸۶ و فریزر، ۱۳۹۲: ۴۱۸-۴۱۹)

مرگ سخت ایزد نباتی، اغلب به شکل قتل، پیامد و ماحصل مثبت و میمونی را برای طبیعت و انسان به همراه دارد. حیات طبیعت، اعتدال و خلقت جدید از جوهر خدای مقتول بهره‌مند می‌شود. جزئیات اسطوره‌ای خدای مقتول در جهان اندیشگانی بشر، ممکن است فراموش شود، اما کلیت، پیکره و ژرف‌ساخت آن به زندگی خود ادامه می‌دهد. ژرف ساخت، خاستگاه، غایت و خویشکاری ایزد نباتی در انتقال و سرریز شدن در حماسه، افسانه‌ها، قصه‌های عامیانه، شعر، داستان، نمایش‌نامه و... با تمام دگرگونی‌ها، چرخش‌ها و استحاله‌ها، ادامه یافته است. (رک. الیاده، ۱۳۷۶: ۱۰۵-۱۰۶؛ فریزر، ۱۳۹۲: ۱۷۶؛ بهار، ۱۳۷۶: ۳۵۷ و مالمیر و حسین‌پناهی، ۱۳۹۳: ۴۳-۴۶) به‌ویژه در این داستان‌ها و روایات، «مرگ، شهادت، به آتش فرورفتن و به جایی تبعیدشدن یا به زندان تاریک افتادن، همه

۳۰ ————— مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) / سال ۱۰، شماره‌ی ۴، زمستان ۱۳۹۷ (پیاپی ۳۸)
جانشین نماد پنهان شدن و از هستی رمیدن دانه گشته است و بازگشت از جهان مردگان،
از آتش بیرون آمدن، از تبعید یا زندان رها شدن و به فرمانروایی رسیدن نیز جانشین باز
رویدن و باروری مجدد گردیده است.» (بهار، ۱۳۸۷: ۴۲۸)

۳. بازآفرینی کهن‌الگوی خدای شهیدشونده

سرریز شدن بن‌مایه‌ها و بینش اساطیر کهن در قالب و مقوله‌های مختلف ادبیات معاصر
و بازآفرینی و بازتولید آنها، - هرچند استحاله، تفاوت‌ها و تمایزها، هم‌سو با کلیت و
پیکره‌ی آیین‌های اساطیری باشد- به طور قطع متأثر از دغدغه‌ها، چالش‌ها و زیست‌جهان
انسان مدرن خواهد بود. اسطوره‌ی ایزد نباتی با تغییراتی در رو ساخت، در شعر و در
داستان معاصر، اغلب همان خویشتکاری جهان اساطیری را دارد. مفهوم سپندینگی گیاه و
«حرکت دورانی و چرخه‌ای (نه خطی و تمام شونده) و مهم‌تر از همه مفهوم‌سازی مرگ»
در بافت زندگی مدرن و در الگوی قهرمانان سیاسی و اجتماعی، بافت دیگری برای
استمرار قهرمان، زندگی ادواری و تداوم اهدافشان را بسترسازی می‌کند. (فاضلی و
دیگران، ۱۳۹۲: ۲۱)

نورتوپ فرای (Northrop Frye) اسطوره‌ی باروری، مرگ و باززایی را شاخه‌ای از
الگوی اسطوره‌ی سیر و سلوک و طلب می‌داند و برای اسطوره‌ی طلب چهار مرحله ارائه
می‌دهد:

نخست: **نفس جدال**، که در قالب عصیان یا قیام بروز می‌کند.
دوم: **مرگ**، که اغلب اوقات مرگ متقابل قهرمان و هیولاست.
سوم: **ناپدید شدن قهرمان**، مفهومی که در اغلب اوقات به شکل تکه‌تکه شدن قهرمان نمود
می‌یابد.

چهارم: **ظهور مجدد و بازساخت قهرمان**. (رک. فرای، ۱۳۷۷: ۲۳۲-۲۳۳)

چهار مرحله‌ی جدال، مرگ، پراکندگی و تکه‌تکه شدن و باززایی قهرمان - هم‌سو با
آیین باروری و خدای شهید شونده- در بسیاری از متون کلاسیک و معاصر، ردیابی و
تحلیل شده است. (رک. رضایتی و دیگران، ۱۳۹۳: ۹-۴۰ و مالمیر و حسین‌پناهی، ۱۳۹۳:
۴۱-۶۸)

تصویر قیام میرزا در اسطوره‌ی باروری و کهن‌الگوی خدای شهیدشونده را می‌توان
این‌گونه تحلیل نمود:

۱. مقاومت گیاه در فصل تابستان در برابر خشکی (اسطوره‌ی باروری)، در الگوی خدای شهیدشونده تداوم می‌یابد. طغیان ایزد نباتی بر ضد دیو خشکسالی (عصیان) در قیام میرزا کوچک، عصیان و طغیان اوست بر ضد قدرت و ساختار سیاسی - اجتماعی.
۲. پژمردگی و خشکیدگی گیاه در هنگامه‌ی پاییز و سرما، تداعی کننده‌ی کشته شدن خدای نباتی به دست دیو خشکسالی است (مرگ). قتل میرزا به دست حافظان و بازوان قدرت سیاسی و اجتماعی، در این الگو قرار می‌گیرد.
۳. پراکنده و پنهان شدن دانه‌ی گیاه در زمستان در زمین، تصویری از باردار شدن الهه‌ی باروری از ایزد نباتی است (باروری) و خاطره‌ی مبارزه‌ی خونین میرزا که به صورت نماد خون در اذهان مردم باقی می‌ماند و تثبیت می‌شود.
۴. رویش و رستن دوباره‌ی گیاه در بهار، تولد دوباره‌ی ایزد نباتی است در قالب فرزند خود (باززایی) و برگشت قهرمان، آرمان‌ها و اندیشه‌هایش در قالب مبارزان دیگر. این بازگشت در قیام میرزا در پیکره‌ی نبات/درخت و چرخه‌ی ادواری گیاه به تصویر کشیده شده است.

۳.۱. تحلیل قیام میرزا بر مبنای الگوی خدای شهیدشونده

قیام سیاسی - اجتماعی میرزا کوچک جنگلی در یک سطح، در بُعد و زمانی تاریخی به وقوع پیوسته و در یک بازه‌ی زمانی تمام شده است؛ اما در سطحی دیگر در شعر شاعران گیلان، در اتصال به جهان اساطیری از حصار کرانمند زمان خطی گذشته است. قیام میرزا، قیامی مانا و مرگ میرزا مرگی آیینی است. در تبدیل میرزا به قهرمان - خدای گیاهی و پیوند قیامش با جنگل (قیام جنگل)، آرمان‌ها و افکار او در حیات ادواری گیاهی، تداوم و استمرار می‌یابد و در رستن نبات از خون میرزا، باززایی و نو شدن. او، همواره در گیاه تداوم دارد و هم‌چنین سرسبزی پایدار جنگل‌های گیلان نیز از اوست.

۳.۱.۱. عصیان/ قیام میرزا

بن‌مایه/ موتیو عصیان و جدال، در ساحت‌های مختلف زندگی و فکری بشر: در جهان اساطیر، مذهب و عرفان، سیاست و اجتماع، فرهنگ و هنر و... به اشکال و انحاء مختلف حضور داشته و به زندگی، جان و جهان او معنا داده و می‌دهد. بخشی از این عصیان و طغیان در مقاومت بر ضد استبداد، خفقان و نظام سیاسی - اجتماعی، خود را نشان می‌دهد. به عبارتی، نه گفتن قهرمان، به شاکله‌ها و قاعده‌های متعارف و معهود است. عصیان‌گر

«در تقابل با نظمی که او را سرکوب می‌کند، حقی را قرار می‌دهد که بنابراین، نباید فراتر از آنچه می‌تواند بپذیرد، سرکوب شود...» [همواره] آگاهی همراه با عصیان پدیدار می‌شود.» (کامو، ۱۳۸۷: ۲۴ و ۲۵)

تصویری که تاریخ از میرزا کوچک و زندگی مبارزاتی او ارائه می‌دهد: پیوستن به صف مجاهدان مشروطیت، شرکت در تحصن علما در سفارت عثمانی، مشارکت در فتح تهران، مامور جبهه‌ی قزاق‌خانه در جنگ سه‌روزه‌ی مجاهدان با قوای استبداد، همراهی با ستارخان، فعالیت بر ضد تجاوزهای روسیه و مهم‌ترین اقدام و فعالیت سیاسی میرزا که او را تا مقام قهرمان اسطوره‌ای و خدای شهیدشونده در جهان شعری بالا کشیده، نهضت/ قیام جنگل است. میرزا به همراه دکتر حشمت در جنگل‌های شمال (به مدت هفت‌سال)، بر ضد نفوذ بیگانگان و استبداد داخلی مبارزه کرد؛ قیامی که با مرگ او در سال ۱۳۰۰ پایان یافت. میرزا کوچک جنگلی در ارتفاعات مجاور گیلان، شب هنگام دچار بوران شد و پیکرش زیر انبوه برف مدفون شد، سر میرزا به دست سرداری تالشی از تن جدا شد و به نشانه‌ی پایان روزگار او، به سردار سپه تقدیم شد. (رک. فخرایی، ۱۳۷۵: ۳۶-۴۰ و احسان‌بخش، ۱۳۸۰: ۴۵۰-۴۵۱)

قیام میرزا در اتصال به جهان اساطیر و تبدیل میرزا به قهرمان - ایزد نباتی، بسیاری از اتفاقات و حوادث طبیعی زندگی و قیام‌اش را رنگ و معنایی دیگر بخشیده است؛ پیوند این عصیان با جنگل، مرگ میرزا در دل تاریکی شب و در برف و سرما و جدا شدن سر میرزا، همگی تکه‌هایی است که در کنار همدیگر کلیت اسطوره‌ای قیام میرزا و قهرمان - ایزد بودنش را تایید و تحکیم می‌کند.

میرزا کوچک جنگلی، در تصویرپردازی‌ها و تعبیرآفرینی‌های شاعران گیلان، قهرمان - ایزدی است که در برابر ساختار قدرت عصیان می‌کند. عصیان او در کهن‌الگوی گیاه پیکری و اسطوره‌ی باروری، طغیانی بر ضد دیو خشکسالی / سرما و بی‌باری است. او همچون ایزدان نباتی در اسطوره‌ی باروری، خدایی است که در سرما و سیاهی زمستان می‌میرد (مرگ در برف) و در بهار، همچون گیاه می‌روید. شاعر در این‌همانی میرزا کوچک با کاوه‌ی آهنگر - با تداعی‌ها و هم‌سانی‌های همبسته‌ی موجود - ضمن پروراندن قیام میرزا در جهان اساطیر، او را کشنده‌ی ضحاک عصر می‌داند. ضحاک (اژی‌دهاکه) در اندیشه‌ی اسطوره‌ای، همان دیو خشکسالی است: (رک، مختاریان، ۱۳۸۹: ۱۲۱-۱۳۰)

روح سترگ همدم این کاوه‌ها باد تا روزگاران قریب مرگ ضحاک

(مرادی، ۱۳۶۹: ۲۹)

می‌آمد از اقصا نقاط انتظار خلق /... سردار چو خاچوش /... / بی‌هیچ تردید از تبار کاوه در آرش / آتش، درفش کاویان بر دوش (شیون فومنی، ۱۳۷۳: ۱۲۴)

در کنار ظلم و بیداد ضحاک (خوراندن روزانه‌ی مغز دو جوان به مارهای شانه‌اش)، او در تفکر اسطوره‌ای، همان دیو خشکسالی و بی‌برگی و بی‌باری است که پس از قیام کاوه و نقش‌آفرینی فریدون (کشتن یا به بند کردن ضحاک)، خشکسالی به پایان می‌رسد و زمین، باروری و رستن را از سر می‌گیرد. به‌عبارتی، قیام میرزا بر ضد ساختار سیاسی- اجتماعی دوره‌اش، در محور عمودی، ادامه‌ی همان بینش اساطیری مقاومت گیاه در فصل تابستان در برابر خشکی و سترونی و کهن‌الگوی طغیان خدای گیاهی بر ضد دیو خشکسالی / ضحاک است، که با برابرنهاد میرزا با کاوه و خونخواهی او تصویر می‌شود. پدیده‌های طبیعی، در حرکت گسترشی از بافت طبیعی خود خارج می‌شوند. در واقع رابطه‌ی محاکاتی با طبیعت و عناصر طبیعی، موجب تبدیل آنها از وضع طبیعی (natural) به وضع طبیعی- فرهنگی (culturall) می‌شود. (رک. فکوهی، ۱۳۸۹: ۱۱۴-۱۲۷) در تصویرپردازی‌ها و نمادسازی‌های شاعر، پدیده‌ی درخت و تمام همبسته‌ها و وابسته‌های تصویری- مفهومی درخت، چون: جوانه زدن، سبز بودن، تولد هر ساله در بهار، قائم بودن، استقامت، پایداری و... نقطه‌ی مرکزی و کانونی قیام میرزا است. از این منظر، محل جغرافیایی و مکان مبارزاتی میرزا (جنگل‌های شمال)، حیات فرهنگی- اجتماعی می‌یابد و نماد پایداری، مقاومت و استقامت می‌شود. قیام میرزا، «قیام جنگل» نام می‌گیرد و عصیان او، عصیان جنگل است؛ و جنگل در این طغیان پرچم‌دار است:

دلی را مرکز اندوه گیلان کرده‌ام شیون که بر آن نقطه، در سیر و سفر پرگار شده جنگل (شیون فومنی، ۱۳۷۳: ۱۸)

عصیان / طغیان قهرمان- ایزد بر ضد قدرت سیاسی، قتل میرزا / خدای مقتول، باروری درختان جنگل از خون او و باززایی او در پیکره‌ی گیاه در غزل‌های بسیاری با ردیف «جنگل»، بیانگر خویشکاری جنگل در نهضت میرزا کوچک و این‌همانی میرزا و گیاه است:

کدامین صفحه از تاریخ خون تکرار شد جنگل که مردان را سر مردانگی بردار شد جنگل
(همان: ۱۸)

ای روح سبز عافیت در جان جنگل نام تو شعری تازه بر دیوان جنگل
(مرادی، ۱۳۶۹: ۳۳)

ای شیر پی‌ر بیشه‌ی خونین جنگل آینه‌ی خون تو باد آیین جنگل
(صالحی، ۱۳۶۷: ۱۴۹)

غیر از ترکیب‌سازی‌ها و تصویرآفرینی‌ها، حتی عناوین اشعاری که درباره‌ی قیام میرزا سروده شده نیز با پدیده‌ی جنگل، در هم تنیده شده است: «مرثیه‌ی جنگل» (ابتهاج، ۱۳۶۰: ۷۰)؛ «غزلواری جنگل» (صالحی، ۱۳۶۷: ۱۳۷)؛ «مهتاب غمگین جنگل» (صالحی، ۱۳۶۷: ۱۴۹) و «غزل جنگل» (شیون فومنی، ۱۳۷۳: ۱۸).

جنگل و میرزا، جانشین، تداعی‌کننده و حیات‌بخش یکدیگرند؛ درختان جنگل، یاران و همراهان میرزا هستند. در محور جانشینی، پیروزی میرزا و جنگل یکی است. شاعر همبسته‌ها و ملحقات مفهومی جنگل، چون: قائم بودن درخت، تداوم ایستادگی و استقامت و سبزی پایدارش را با مفهوم عصیان میرزا گره می‌زند:

ای مژده‌ی آزادگی بر ساحت درخت وی قاصد پیروزی عصیان جنگل
(مرادی، ۱۳۶۹: ۳۳)

دوست دارم قیام جنگل را اهتزاز کلام جنگل را
چیست جنگل بسیج قامت سبز یا که تمثیل استقامت سبز
(رحمدل، ۱۳۷۲: ۵۲)

ای جنگل! ای رهایی! ای باد! / ... ای روح بی‌قرار گیاهی / در قامت شکفته‌ی عصیان
(مرادی، ۱۳۶۹: ۲۱)

۳. ۱. ۲. مرگ قهرمان - ایزد

در روایت‌های اسطوره‌ای، مرگ آیینی ایزد نباتی به دست ایزد مادینه، یا در سفر به جهان مردگان/ زیرین و یا رفتن به دوزخ، تاریکی و سرما رخ می‌دهد. مرگ ایزد نباتی در جهان باستان، هر سال متناسب با تقویم کشاورزی، در زمان و برهه‌ی خاصی از سال تکرار می‌شد. هر سال، مراسم سوگواری به خاطر مرگ یا غیبت ایزد شهید شونده و پس از آن، مراسم شادی به خاطر بازگشت ایزد شهیدشونده برگزار می‌شد؛ این مراسم حلقوی و

زنجیروار، معمولا در پایان سال (سرمای زمستان) و در آستانه‌ی شروع سال جدید (گرمای بهار) انجام می‌شد. «باور اساسی در پس این گونه مرگ و رستاخیز، این بود که چنین مرگی هر چند اندوهبار و سوگ‌آور، می‌توانست سبب گشایش، گسترده‌گی و نیروگرفتن بیش از پیش آن امری در آینده شود که خدای قهرمان میرنده یا شهید شونده، حامی آن بوده و به سبب آن جان باخته بود.» (بهار، ۱۳۸۷: ۴۲۹)

قهرمان نهضت جنگل چون قهرمان- ایزدان اسطوره‌ی باروری، با افتخار و آگاهانه مرگ را می‌پذیرد (جنگ با دیو خشکسالی و مردن در سرمای زمستان). او در برابر جامعه مسئول است؛ مرگ را بر می‌گزیند تا مردم جامعه‌اش را آگاه و بیدار کند. در ساختاری که نمی‌توان تغییر و دگرگونی ایجاد کرد، شاید انتخاب آگاهانه‌ی مرگ، موثرترین اعتراض و عصیان باشد. «همان‌گونه که مرگ قهرمان اسطوره‌ی باروری و نیز تراژدی، نابودی و شکست نیست؛ بلکه زمینه‌های تحول فکری و روحی و روانی، به قول ارسطو کتارسیس را برای تماشاگران فراهم خواهد آورد، مرگ آنها نیز جامعه را متحول و بسترهای هماهنگی و همدلی را در جریان‌های اجتماعی، سیاسی و طبقات و لایه‌های جامعه فراهم خواهد نمود و شکست و مرگ ظاهری آنها، طلیعه‌ی پیروزی خواهد بود.» (رضایتی و دیگران، ۱۳۹۳: ۲۷) شاعر، انتخاب آگاهانه‌ی مرگ میرزا را با جنگل پیوند می‌زند؛ جنگلی که جان و حیات‌اش را وامدار مرگ سرخ میرزاست، رویشی سبز از رستگاری سرخ:

آوخ! چه طاقت‌سوز و سنگین و سترگ است آوار مرگ سرخ تو بر جان جنگل
(مرادی، ۱۳۶۹: ۳۳)

به تخت خاک، تاج آفتابش باش- ای خورشید که بر دار سرافرازی، سری- سردار شد جنگل
(شیون فومنی، ۱۳۷۳: ۱۸)

بن‌مایه‌ی تکه تکه شدن خدای مقتول در الگوی باروری همچون: جدا شدن سر نوذر - شاه ایران-، به دستور افراسیاب و همچنین سیاوش / ایزد نباتی شاهنامه (رک. مالمیر و حسین پناهی، ۱۳۹۳: ۴۹) بیانگر این نکته است که اجزاء پیکر ایزد نباتی وقتی در گستره‌ی خاک پخش می‌شوند، سترونی و نازایی خاک را از بین می‌برند. میرزا، قهرمان -ایزدی است که در برف و سرمای زمستان، در ظلمت و تاریکی شب، می‌میرد. تاریکی، سرما و برفی که در جهان و قیام میرزا، استبداد و خفقان ویران‌گر است و قهرمان را در خود فرو می‌برد و می‌بلعد. مرگ میرزا و جداشدن سرش (تکه‌تکه شدن بدن)، خاک جنگل را آبیاری می‌کند و باروری و بارآوری را به خاک ارزانی می‌دارد:

نی‌زن باد ز کوچ کوچک در رگ بـــرف ترنم می‌کرد
(رحمدل، ۱۳۷۲: ۲۷)

شهید دشنه‌ی بیداد طوفان زمستانی است ز خون دل مزارش را کنیم ای دیده گلباران
به‌رغم تیغ نامردان در این شب‌های پاییزی بخوان با من الا ای دل سرود سوگ سرداران
(صالحی، ۱۳۶۹: ۶۷)

ای جنگل! ای رهایی!... زآن روزهای سرخ / تاتاریان نیم شبی، آیا / هیچ از هجومشان را /
در یاد مانده داری؟ (مرادی، ۱۳۶۹: ۲۱)

میرزا چنین شایسته‌ی مرگ بزرگی بود... / راز بقای جنگل انسان / پی سوز چشمانش، /
زمستان‌سوز / سوسوی تسکین، / به ظلمت‌گاه خواب آشوب (شیون فومنی، ۱۳۷۳: ۱۲۴).
به‌دلیل گره‌خوردگی تصویر مرگ میرزا با مفهوم خون و باروری، آبیاری جنگل با
خون ریخته شده و باروری جنگل، نمونه‌های متداخل و مشترک در مدخل بعدی ارائه و
تحلیل می‌شود.

۳. ۱. ۳. باروری قهرمان - ایزد

پس از رفتن ایزد نباتی به جهان مردگان (تاریکی و سرما) و مرگ او، خشکی و سترونی،
طبیعت را دربرمی‌گیرد. گریه‌های الهه / ایزد مادینه که تمثیلی از باران است، او را به هستی
بر می‌گرداند. با بازگشت ایزد نباتی، دیو خشکسالی / زمستان مغلوب می‌شود و طبیعت،
زایش، رویش و باروری را از سر می‌گیرد (چرخه‌ی ادواری حیات نباتی). در اندیشه‌ی
اساطیری بشر و در باور به سپندینگی گیاه، «در نسبت میان خدایان و درختان، می‌توان
به نسبت آتیس با صنوبر، ازیریس با سرو، ژوپیتر (Jupiter) با بلوط و آپولون (Apollon)
با درخت غار اشاره کرد. درخت به موجب حیات چرخه‌ای، یعنی حرکت از بذر و دانه
به ریشه، ساقه، تنه، شاخه و میوه و تداوم این حیات در چرخشی مدام، تصویری از
زندگی پایان‌ناپذیر و نماد جاودانگی است.» (فاضلی و دیگران، ۱۳۹۲: ۲۱ و نک. بهار،
۱۳۷۶: ۴۱۸-۴۲۱ و ۴۴۷-۴۴۸) در بررسی اسطوره‌های موازی، بارها با موتیو چرخه‌ی
تبدیل / مسخ انسان به گیاه و رستن گیاه از خون و پیکر انسان مواجه می‌شویم: رستن
گیاه ریواس / ریواس از نطفه‌ی کیومرث، بنفشه از خون آتیس، گل سرخ و شقایق از خون
آدونیس، گندم از پیکر ازیریس و سیاوشان از خون سیاوش. (رک. حسن‌زاده، ۱۳۸۱:
۲۸۸-۲۸۹، زمردی، ۱۳۸۷: ۶۹ و فریزر، ۱۳۹۲: ۳۸۵-۳۸۹) همچنین در حماسه‌ی چینی

«فنگ- شن- ین- ئی» وقتی بین کایو به شکل فجیعی کشته می‌شود، خون او سبب باروری گیاهان می‌شود.» (کویاجی، ۱۳۸۸: ۱۲۷)

میرزا کوچک، قهرمان-ایزدی است که در برف و سرما می‌میرد، خون میرزا و بدن تکه تکه‌اش، سترونی زمین را به رستن دوباره و باروری می‌رساند، از خون او گیاه/ جنگل می‌روید، که بهارش جاودانه است. شاعر، این رستن و تولد دوباره را به نفس مسیحایی میرزا نیز پیوند می‌دهد؛ نفسی که جانی دوباره بر پیکر مرده‌ی درختان در فصل زمستان می‌دمد:

گیله مردی ز تبار جنگل بذر خون کرد نثار جنگل
نفس سبز مسیحائی او جاودان ساخت بهار جنگل
(رحمدل، ۱۳۷۲: ۲۷)

بهره‌گیری از رمزگان خون و فرهنگ خون‌خواهی، همبستگی‌های درون‌گروهی، نسبت‌های خویشاوندی، هم‌خونی و... که بارزترین ویژگی‌های جوامع سنتی بوده، دوباره در ادبیات معاصر -در جهان شعر و داستان-، بازآفرینی شده است. قهرمانان داستان‌های «کلیدر» و «سووشون» با خون‌شان دشت و بیابان و مزارع را بارور می‌کنند و مرگ آنها باعث می‌شود تا درخت‌های بسیار در خانه و شهر و سرزمین‌شان بروید. (رک. رضایتی و دیگران، ۱۳۹۳: ۲۸-۲۹) ریشه و تبار میرزا به گیاه می‌رسد، او از تبار جنگل است؛ پس طبیعی است از خون او جنگل آبیاری شود و بهار جنگل با خون او تداوم یابد و همیشگی شود. رویشی سبز از رستنگاهی سرخ، باز نمود حیات قهرمان و دگردیسی او پس از مرگ چوبگشود از رگ ما، چشمه‌ای از خون گیاه‌نور به رستن‌گاه شب، از روشنی سرشار شد جنگل... برنج تلخ ما، کامل چو در خون رفیقان شست انالحق‌گاه منصوران شالیزار شد جنگل (شیون فومنی، ۱۳۷۳: ۱۸)

مرگ آگاهانه‌ی میرزا و خون‌ساری شده‌ی او، دغدغه‌ها و آرمان‌های میرزا را در جامعه جاری می‌سازد و گیاه‌روشنی و آگاهی را در دل شب استبداد می‌نشانند. «در تجربه‌ی ملموس بشر، مرگ، چالش‌برانگیزترین پایانی است که انسان در این جهان با آن روبه‌روست. هر چند که هیچ انسان زنده‌ای جز از راه الهام یا وحی، هیچ‌گاه نتوانسته است، تجربه‌ی ملموسی از جهان پس از مرگ داشته باشد؛ اما همواره مرگ را پنجره‌ای برای حیات مجدد و گذرگاهی به دنیایی والاتر از دنیای کنونی‌اش دانسته است. در آیین‌های باروری نیز راه انتقال از دنیای سترون به دنیای سرسبز و بارور را در پایان قطعی

۳۸ ————— مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) / سال ۱۰، شماره‌ی ۴، زمستان ۱۳۹۷ (پیاپی ۳۸)
 پدیده‌ی پیشین دانسته‌اند و این پایان قطعی را در مرگ وجودی برتر تجسم کرده‌اند؛
 وجودی که سرسبزی یا سترونی طبیعت به حیات و کنش او بستگی دارد.» (المیر و
 حسین پناهی، ۱۳۹۳: ۶۱)

تو دم سبز بهاری میرزا خوشه‌ی رنج بجاری میرزا
 خون خورشید در اندام نسیم هست با نام تو جاری میرزا
 (رحمدل، ۱۳۷۲: ۲۷)
 شکرانه‌ی بالندگی را هر درختی دیوان سرشاری است از تحسین جنگل
 ای شیر پیر بیشه‌ی خونین جنگل آینه‌ی خون تو باد آیین جنگل...
 (صالحی، ۱۳۶۷: ۱۴۹)

در این بافت و از این منظر، تعبیر آفرینی‌ها و ترکیب‌سازی‌های شاعر با محوریت خون
 که در چرخه‌ای به رستنگاهی سبز تبدیل می‌شود، رنگ می‌گیرد و معنا می‌یابد. تعبیری
 چون: مرگ سرخ میرزا، تکرار تاریخ خون، خرمن خونین، سرود سرخ، خون جوانان،
 چشم‌انداز مه‌آلود خون، چشمه‌ای از خون. (رک. شیون فومنی، ۱۳۷۰: ۱۸) در کنار خون
 و وابسته‌ها و همبسته‌های معنایی‌اش، شاعر در ترکیب اضافی خون خورشید، همه‌ی
 خویشکاری خورشید چون: چیرگی بر تاریکی، زوال سرما و زمستان، نوید گرما،
 سرسبزی، رویش، بهار و... را که کارکرد ایزد نباتی است، از وجه دیگری به خون ریخته‌ی
 میرزا گره می‌زند. در اسطوره‌ی باروری، گریه‌های ایزد مادینه (که تمثیلی از باران است)،
 باعث تولد دوباره‌ی ایزدان نباتی و باروری و رستن گیاهان می‌شود. در مرگ میرزا غیراز
 گریه‌های یاران و دوستدارانش، آسمان نیز به زاری و سوگواری می‌نشیند. این تصویر
 دقیقاً موید الگوی باروری بعد از مرگ ایزد نباتی است. چون از اشک‌های آسمان/ باران
 است که زمین خشک و سترون، بارور می‌شود:

بعد از تو باریده است ابر چشم یاران باران خونین بر سپیداران جنگل
 (مرادی، ۱۳۶۹: ۳۳)
 به‌گوشم آید از هر سو، صدای زاری باران که گرید آسمان شب چو من در ماتم یاران
 (صالحی، ۱۳۶۹: ۶۷)

۳. ۱. ۴. باززایی قهرمان - ایزد

اسطوره‌ی باروری با نمادها و عناصری چون: زمین، زن، دانه، گیاه، نبات، آب و باران
 گره خورده است. این عناصر در مفهوم باروری و باززایی، تداعی مفهوم آفرینش هستند.

«آیین‌های باززایی، همواره در بطن خود، تصویری از تجدد و نو شدن از طریق تکرار یک فعل مثالی را نهفته دارند، که معمولاً همان فعل ازلی خلقت است.» (الیاده، ۱۳۷۵: ۹۶) پس از عصیان، مرگ/قتل خدای شهیدشونده و باروری زمین سترون در بازگشت، مرحله‌ی باززایی در الگوی باروری محقق می‌شود.

مرگ قهرمان اسطوره‌ی باروری، تولد دوباره‌ی است. با این تولد، قهرمان در قالب و پیکر دیگری به زندگی خود ادامه می‌دهد. این الگو در بسیاری از متون اساطیری و داستانی در بارداری الهی باروری، خود را نشان می‌دهد و فرزند قهرمان، ادامه‌ی او، پیام‌ها و تحقق آرمان‌های اوست. در اسطوره‌ی ازیریس، ایزیس به کمک جادو از ازیریس، آبستن می‌شود. در شاهنامه، کیخسرو ادامه‌ی سیاوش / ایزد نباتی است. هدف سیامک در کالبد هوشنگ و در داستان بیژن و منیژه در بازگشت بیژن هنگامه‌ی بهار ادامه می‌یابد. (رک. مال میر و حسین پناهی، ۱۳۹۳: ۴۰-۶۸) همچنین فرنگیس در سووشون، قبل از مرگ یوسف می‌فهمد که باردار است و مارال در کلیدر قبل از مرگ گل محمد، مدگل را به دنیا می‌آورد. (رک. رضایتی و دیگران، ۱۳۹۳: ۳۰) قهرمان اسطوره‌ای هم در قالب فرزند خود ادامه می‌یابد و هم در پیکره‌ی درخت، در حیات نباتی.

میرزا کوچک، قهرمان ° ایزدی است که پس از مرگ و تکه‌تکه شدن بدنش در چرخه‌ی بی‌پایان و تکراری اسطوره‌ی مرگ و باززایی ادامه می‌یابد. او در کالبد و پیکره‌ی دیگر در درختان جنگل استمرار می‌یابد، به حیات خود ادامه می‌دهد، به زندگی خود و جامعه معنا می‌دهد و چرخه‌ی حیات گیاهی را استمرار می‌بخشند:

شاهین زرین بال صبح سرخ رویا
شکرانه‌ی بالندگی را هردرختی
یاد تو خوش چون باد فروردین جنگل ...
دیوان سرشاری است از تحسین جنگل
(صالحی، ۱۳۶۷: ۱۴۹)

ای روح سبز عافیت در جان جنگل
خونین‌ترین خط شرف بر لوح تاریخ
بر رهگذاران مانده ارواح گیاهی
خوابت گوارا باد ای اسطوره‌ی عشق
نام تو شعری تازه بر دیوان جنگل ...
والا ترین پرورده‌ی دامان جنگل ...
شاید که بازآیی تو، ای مهمان جنگل ...
بر بستر جادویی پنهان جنگل
(مرادی، ۱۳۶۹: ۳۳)

میرزا در پیکره‌ی درخت به حیات نباتی خود ادامه می‌دهد. او هر بهار با باد فروردین بر می‌گردد؛ پیام، آرمان و عقایدش در باززایی و تکرار حیات گیاهی، استمرار می‌یابد.

۴۰ ————— مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) / سال ۱۰، شماره‌ی ۴، زمستان ۱۳۹۷ (پیاپی ۳۸)

میرزا، قهرمان - ایزدی است که هم از خونش، گیاه می‌روید، (سرخ‌خونی، سرسبزی و رستن را در پی دارد) و هم در کالبد درخت، ادامه و تدوام می‌یابد. گویی در پیکر درخت، استحاله یافته و هضم شده و با آن هر سال، تولدی دوباره می‌یابد. (چرخه‌ی اسطوره‌ای تولد انسان از گیاه و رستن گیاه از انسان).

ای جنگل.... ای روح بی‌قرار گیاهی / در قامت شکفته‌ی عصیان (مرادی، ۱۳۶۹: ۲۱)

چیستی ای حجم اوهام گیاهی؟ عمق ترس (صالحی، ۱۳۶۷: ۱۳۷)

شاعر از زبان میرزا به جنگل می‌گوید:

جنگل! / آه، ای وسعت خواب پلنگان قفس / روحم آنک / در تو بندد / نطفه‌ی میلاد سبز (همان)

کدام جنگل / آیا کدام جنگل / سبز و بلند و سرکش / در جویباری از خون / می‌روید؟ / در جویباری از خون / هر شاخه / تا... رهایی / دستی شده است / بارآور و ستبر و سنگین / باغ کدام خاطره را / سیراب می‌کند / باران چشمه‌های شمالی؟ (مرادی، ۱۳۶۹: ۲۱)

میرزا، چنین شایسته‌ی مرگ بزرگی بود / بر صخره‌های کینه / گرگی بود! / / راز

بقای جنگل انسان (شیون فومنی، ۱۳۷۳: ۱۲۴)

ای جنگل، ای داد... / آنجا چه آمد بر سر آن سرو آزاد... /

ای جنگل، ای هم‌راز کوچک‌خان سردار / هم‌عهد سرهای بریده / ... ای جنگل / ... با من بگو از سرگذشت آن سپیدار (ابتهاج، ۱۳۶۰: ۷۰)

در زمین خشک و خالی خفقان و استبداد، از جسم، روح و خون میرزا، نطفه‌ای سبز می‌شود؛ درختی می‌بالد و جنگلی پدیدار می‌گردد. حیات حلقوی نباتی، یعنی استمرار عصیان و مقاومت و تدوام آرمان و اندیشه‌های میرزا؛ و راز بقای جنگل و انسان در همین است. «برخلاف سایر موجودات زنده، درخت در سراسر دوران حیات خود رشد می‌کند و عمری چند صدساله و گاه چند هزارساله دارد. این موضوع، درخت را به نماد نیرومندی از نامیرایی تبدیل می‌کند.» (رک. بیرلین، ۱۳۸۹: ۱۱۷-۱۲۰)

۴. نتیجه‌گیری

سرریز شدن موتیوها و بینش اساطیری، در ابعاد، سطوح و بافت‌های مختلف زندگی بشر، هم بیانگر قدرت و مانایی جهان اساطیر است و هم نشانگر نیاز بشر به رهایی از زندگی خطی و پایان‌پذیر و هم پاسخی به دغدغه‌ها و سوال‌های چالش‌برانگیز اوست. یکی از

موتیوهای بنیادین جهان اساطیر، اسطوره‌ی باروری و کهن‌الگوی ایزد نباتی است. ایزد نباتی همان خویشکاری گیاه/ نبات در زندگی کشاورزی را دارد (رویش دانه و مقاومت گیاه در برابر سختی زمستان و خشکسالی). ایزد نباتی، خدایی است که در زمستان می‌میرد و در تاریکی و سرما (چون دانه) دفن می‌شود. ایزد نباتی در جهان معاصر در قالب قهرمان- ایزد متولد می‌شود. او با استبداد و خفقان- که همان دیو خشکسالی است- مبارزه می‌کند و بر ضد او عصیان می‌کند. قیام سیاسی- اجتماعی میرزا کوچک جنگلی و شخصیت او در جهان شعری، او را به مقام قهرمان- ایزدی رسانده که اعتراض تلنگری برای ذهن خواب‌آلود جامعه است. او با قیام‌اش و انتخاب آگاهانه‌ی مرگ و ریخته شدن خورش بر خاک، پیام و آرمان‌هایش را در جامعه می‌گستراند. میرزا در الگوی خدای شهیدشونده، همیشه زنده است و در چرخه‌ی حیات ادواری گیاه، از زمان فانی و خطی فرارفته است و در الگوی باروری و باززایی خدای شهیدشونده، هم گیاهان را (با خورش) آبیاری می‌کند و مسبب سبزی همیشگی جنگل‌های گیلان است و هم هر ساله با رویش گیاه، در هر بهار متولد می‌شود و می‌روید و در پیکره‌ی درخت، زندگی می‌کند و ادامه می‌یابد.

منابع

- ابتهاج، هوشنگ. (۱۳۶۰). یادگار خون سرو. تهران: توس.
- الیاذه، میرچا. (۱۳۷۵). اسطوره‌ی بازگشت جاودانه. ترجمه‌ی بهمن سرکاراتی، تهران: طهوری.
- _____ (۱۳۷۶). رساله‌ی تاریخ ادیان. ترجمه‌ی جلال ستاری، تهران: سروش.
- بهار، مهرداد. (۱۳۷۶). از اسطوره تا تاریخ. تهران: چشمه.
- _____ (۱۳۸۷). پژوهشی در اساطیر ایران. تهران: آگه.
- بیرلین، ج.ف. (۱۳۸۹). اسطوره‌های موازی. ترجمه‌ی عباس مخبر، تهران: مرکز.
- جهانبگلو، رامین. (۱۳۹۰). اسطوره‌های عقل مدرن، گستره‌ی اسطوره. گفتگوهای محمدرضا ارشاد، تهران: هرمس، صص ۲۷-۴۹.
- حسن‌زاده، علیرضا. (۱۳۸۱). افسانه‌ی زندگان. تهران: بقعه و مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- دوبوکور، مونیک. (۱۳۷۶). رمزهای زنده‌جان. ترجمه‌ی جلال ستاری، تهران: مرکز.
- رحمدل، غلامرضا. (۱۳۷۲). از زمزمه تا فریاد. رشت: دانشگاه گیلان.

- ۴۲ ————— مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) / سال ۱۰، شماره‌ی ۴، زمستان ۱۳۹۷ (پیاپی ۳۸)
- رضایتی کیشه‌خاله، محرم. برکت، بهزاد و جلاله‌وند، مجید. (۱۳۹۳). «اسطوره‌ی مرگ و باززایی در سووشون و کلیدر». *ادب‌پژوهی*، سال ۸، شماره ۲۷، صص ۹-۴۰.
- زمردی، حمیرا. (۱۳۸۷). *نمادها و رمزهای گیاهی در شعر فارسی*. تهران: زوار.
- سیگال، رابرت آلن. (۱۳۸۹). *اسطوره*. ترجمه‌ی فریده فرنودفر، تهران: بصیرت.
- شوالیه، ژان و گریبان، آلن. (۱۳۸۸). *فرهنگ نمادها*. ترجمه و تحقیق سودابه فضاییلی، تهران: جیحون.
- شیون فومنی. (۱۳۷۳). *پیش پای برگ*. رشت: بی وفا.
- صالحی، بهمن. (۱۳۶۷). *کسوف طولانی*. رشت: طاعتی.
- (۱۳۶۹). *نخل سرخ*. تهران: موسسه‌ی فرهنگی گسترش هنر.
- فاضلی، فیروز، نیکویی، علیرضا و نقدی، اسماعیل. (۱۳۹۲). «رہیافت میان فرهنگی به گیاه و درخت در اساطیر و ادبیات». *ادب‌پژوهی*، سال ۷، شماره ۲۳، صص ۹-۳۴.
- فرای، نورتوپ. (۱۳۷۷). *تحلیل نقد*. ترجمه‌ی صالح حسینی، تهران: نیلوفر.
- فریزر، جیمز جرج. (۱۳۸۶). *شاخه‌ی زرین (پژوهشی در جادو و دین)*. ترجمه‌ی کاظم فیروزمند، تهران: آگاه.
- فکوهی، ناصر. (۱۳۸۹). «تاملات فرهنگی». در *ضمیمه‌ی کتاب انسان‌شناسی شناختی در آزمون میدان پژوهش*، اثر موریس بلوک، تهران: نی.
- قاسم‌زاده، سیدعلی و قبادی، حسینعلی. (۱۳۹۱). «دلایل گرایش رمان‌نویسان پسا مدرنیته به احیای اساطیر». *ادب‌پژوهی*، سال ۶، شماره ۲۱، صص ۳۳-۶۲.
- کامو، آلبر. (۱۳۸۷). *عصیانگر*. ترجمه‌ی مهستی بحرینی، تهران: نیلوفر.
- کوپ، لارنس. (۱۳۹۰). *اسطوره*. ترجمه‌ی محمد دهقانی، تهران: علمی و فرهنگی.
- کویاجی، جهانگیر کوروجی. (۱۳۸۸). *بنیادهای اسطوره و حماسه‌ی ایران*. گزارش و ویرایش جلیل دوستخواه، تهران: آگاه.
- لاهیجی، شهلا و کاره، مهرانگیز. (۱۳۸۱). *شناخت هویت زن ایرانی*. تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- مالمیر، تیمور و حسین‌پناهی، فردین. (۱۳۹۳). «بررسی و تحلیل آیین‌های باروری در شاهنامه‌ی فردوسی». *ادب‌پژوهی*، سال ۸، شماره ۲۷، صص ۴۱-۶۸.
- مختاریان، بهار. (۱۳۸۹). *درآمدی بر ساختار اسطوره‌ای شاهنامه*. تهران: آگاه.
- مرادی، غلامرضا. (۱۳۶۹). *لحظه‌های آبی عشق*. تهران: موسسه‌ی فرهنگی گسترش هنر.